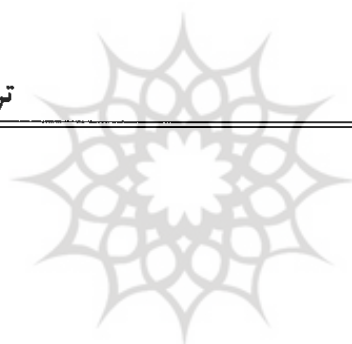


فلسفه زبان چیست؟^۱

اریک گریو

ترجمه از ژینوس شیروان



این روش خوبی است که در فلسفه نیز مثل رشته‌های دیگر در جستجوی شناخت اصطلاحات باشیم و از همان ابتدا به تعریف آنچه قرار است صحبت شود، پردازیم. در ظاهر این کار ساده به نظر می‌رسد ولی اغلب به صورت کاری مشکل‌بروز می‌کند. این امر، برای مثال، در مورد تعریف فلسفه صادق است زیرا سعی ما این بوده است که نشان دهیم بیان این اصطلاح ساده، در واقع سزاوار مزیت‌های متنوعی است و می‌تواند واقعیت‌ها را که اغلب بسیار متفاوت هستند، دربرگیرد.

الف. کوشش برای روشنگری

۱. در معنای گسترده

ابتدا عبارت فلسفه زبان را در معنای گسترده در نظر بگیریم که بدون شک با این معنا که دارای بالاترین کاربرد است، مطابقت دارد. این عبارت، کل فلسفه را نشان می‌دهد که در

گسترده‌گی خود با مساله زبان برخورد می‌کند و به نحو موقت آن را به عنوان مساله‌ای متمایز می‌پذیرد. برای این فلسفه، زبان طی مدتی، موضوع متمایز و مضمون اصلی تحقیق می‌شود. در این معنا، مجاز هستیم که برای مثال بگوییم که ملاحظات نسبی در مورد زبان که موضوع اصلی کراتیل را تشکیل می‌دهد، بیانگر فلسفه زبان افلاطون است. تاریخ فلسفه از زمان افلاطون تا فوکو مثال‌های مشابه فراوانی در این زمینه دارد. در تمام موارد، برخوردهایی مطرح است که به دور از نادیده گرفتن یا نشناختن مساله زبان، به آن حق حیات می‌دهند ولی در عین حال، هرگز به آن نمی‌پردازند مگر به صورت حاشیه‌ای و فرعی. به این معنا که هیچ مزیتی برای آن در ارتباط با موضوعات دیگر قایل نیستند و نه آن را به عنوان مضمون اصلی مباحث فلسفی به آن صورتی که هست، می‌پذیرند.

بدیهی است برای آن که انواع زیاد متن‌هایی که در این جا مد نظر است، درک کنیم، باید تجزیه و تحلیل را دقیق‌تر کنیم. زیرا زبان که با ارزش‌های موضوعی متمایز ایجاد شود، سزاوار آن است که با آن برخوردهای متعدد داشته باشند.

برخورد برون‌گرا

در واقع، می‌توان زبان را از دیدگاه بیرونی با بسط موضوعی آن نه فقط در خودش بلکه برای خودش و در عین حال در ارتباطش با واقعیتی دیگر مد نظر قرار داد: این گونه است که دکارت زبان را در ارتباطش با فکر و عقل در نظر می‌گیرد، یا روسو که مساله آن را مطرح می‌کند و روی بعد اجتماعی آن تاکید دارد؛ یا حتی هگل که به رابطه‌های زبان با فرهنگ علاقه‌مند است.

برخورد درون‌گرا

برعکس، می‌توان زبان را از دیدگاه درونی در نظر گرفت و برای این کار سرشت، عملکرد، توانایی‌ها و مسایل آن را تجزیه و تحلیل کرد. در نهایت، این امر، خیلی نادر نیست که این دو دیدگاه در درون یک نظام واحد ترکیب شوند همان‌طور که برای مثال ارسطو از آن یاد می‌کند و به نوبت زبان را در سازمان درونی و در رابطه‌اش با واقعیت، یعنی، در منطق و در بعد زیبایی‌شناسی‌اش یعنی، در فن شعر و در عملکرد اجتماعی‌اش، یعنی، در فصاحت و بلاغت در نظر می‌گیرد.

۲. در معنای محدود

اگر عبارت فلسفه زبان را اکنون در معنای دقیق آن که بسیار جدید و به گونه‌ای بسیار فنی

است در نظر بگیریم، یک جریان غالب را در فلسفه عصر ما بیان می‌کند که در دنیای انگلوساکسون مسلط است. این جریان فکری در آغاز این قرن به وسیله یک دگرگونی در دیدگاهی ایجاد شده است که آن را «جریان زبان‌شناسی» (عصر زبان‌شناسی) نامیده‌ایم که می‌بایست به مفهوم فلسفه و کاربرد آن در عمق کمک کند تا بازنگری شود.

ب. روشن جدید پرداختن به مسایل فلسفی

۱. اصول‌گرایی^۲

اگر برخورد نسبت به زبان را که در این جا طرح و دفاع شده است، می‌بایست مشخص کنیم، به دلایل مختلف باید این کار را به صورت اساسی انجام داد. ابتدا مساله تمایل به گسستگی که توسط بزرگان بنیان‌گذار این جریان مثل فرگه، کارناب، راسل و غیره اعلان شده است و این‌که مایل هستند این جریان را با نوعی «تغییر مسیر» از فلسفه خاتمه دهند که از دید آنها توسط متافیزیک به جامانده از قرون گذشته تجسم یافته است. اگر نقد متافیزیک تازگی ندارد، در عوض روشی که آنها برای پیش بردن آن در اختیار می‌گیرند، تازگی دارد و اساسا ما به نظام‌هایی که روی اصولشان یا پیش فرض هایشان و حتی روی نتایج احتمالی شان استوارند، دیگر حمله نمی‌کنیم، ولی به طور مشخص در عمل روی زبان آنها تاکید داریم. زیرا همین که به صورت مسلم و قطعی و دقیق مساله معنای قضایایی را که آنها ایجاد می‌کنند، طرح می‌کنیم، نظام‌های گسترده متافیزیک تنها به صورت یک مجموعه شبه جمله‌هایی ظاهر می‌شوند که عاری از مفهوم هستند. پس، به این ترتیب، به نظر می‌رسد که این امر به سادگی گراییده است ولی تمایل گسستگی اولین نظریه‌پردازان آنها را به سوی نوعی اصول‌گرایی هدایت کرده است و لازم است که آن را تایید کنیم تا بتوانیم عمق مجادله را بشناسیم که بر روی آن «فلسفه زبان معاصر» پی‌ریزی شده است.

۲. روش‌های جدید

موضع‌گیری بنیان‌گذاران از دو دیدگاه اساسی است. از یک سو از طریق نوع برخوردی که زبان را شامل می‌شود و از سوی دیگر از طریق جایگاه همان عملی که برای زبان و برای مساله مفهوم در ساختار فلسفی در نظر گرفته شده است.

این همان نحوه برخورد است که زبان را دربر می‌گیرد. زبانی که بیانگر نوعی نوآوری است و روی عملی که در بالا به آن اشاره شد تاکید دارد و پیش از این هم در متافیزیک کهن

نه تنها برحسب ماده بلکه بر حسب نوع آن مورد بحث قرار گرفته است. زیرا برای تعریف عبارت «عاری از مفهوم» با همان فرمولی که از فلسفه هگل استخراج شده (فرمولی که هدف اصلی تحلیل گران اولیه بوده است)، به رغم در صدی از اعتماد، باید معیاری را مطرح کرد که در بطن آن این گونه گفته‌ها ارزشیابی شوند. پس، به نظر می‌رسد که چنین معیاری اکنون فراهم باشد، این معیار از منطق جدید قرض گرفته شده و بحران مربوط به تغییرات سریع در زمینه پایه‌ریزی ریاضیات به توسعه آن کمک کرده است و ابزارهای مطرح نشده را در اختیار متفکران قرار می‌دهد: مثل نظریه‌های کمیت،^۳ نظریه معنای صریح،^۴ نظریه رده‌ها،^۵ محاسبه روابط و غیره. آن قدر ابزار هست که تجزیه و تحلیل منطقی گفته‌ها را تا برانگیختن این نوع بررسی اجازه می‌دهد.

۳. دیدگاه‌های جدید

زبان در معرض دید

اگر بازگشت به تجزیه و تحلیل منطقی به ما اجازه توضیح، یا هم چنین، توجیه اصول‌گرایی مربوط به آن را می‌دهد، کم و بیش، این جایگاه و نقش، مختص زبان و مساله مفهوم است که اجازه می‌دهد در مورد فلسفه زبان جدید، به عنوان نوعی دگرگونی واقعی صحبت کنیم. فلسفه، در واقع، در طول تاریخ خود بسیار با این مسایل برخورد داشته است. هم چنین، بعد از دوره کند دوام و بقای ارسطوگرایی در فلسفه مدرسی و ارتباط منطقی و پیوسته بین فلسفه و الهیات، دکارت به این گسستگی خاتمه داد. او با رها کردن گذشته، مسیر فلسفه را از سلطه دوگانه الهیات و قیاسات منطقی آزاد کرد و در فلسفه جان‌تازه‌ای به اختراعات داد. حدود یک قرن بعد، دگرگونی کپرنیکی کانت، اصولی را به طریق اولی از شناخت ایجاد کرد که در سطح عناصر تشکیل دهنده موضوعات مرتبط به هم قرار داشت. ولی قابل توجه است که هرگز تا زمان تغییر قرن، زبان نه موضوع و نه علت آن دگرگونی بوده است. برعکس، زبان از نقدهایی که بسیار اساسی بوده‌اند، دور نگه داشته شده است. بنابراین، تحلیل منطقی که وانمود می‌شود زبان را دربرمی‌گیرد، در خود نوعی تیرگی بروز می‌دهد. و بازهم غیرقابل تصور و سرچشمه‌ای از اشتباهات که بدون توجه مانده است، بنابراین، نقد آن را طلب و اصلاحش را ایجاد می‌کند.

زوال آرایه زبانی

به علاوه، توجهی که به تازگی به زبان شده است، آشکار می‌کند که مساله مفهوم هنوز

اساسی‌تر از مساله ارایه زبانی است و ارایه زبانی می‌تواند در مورد نشانه اقتصادی عمل کند و بنابراین، مناسب است بفهمیم اول، نشانه چگونه مفهوم را ارایه می‌دهد و این کار صرفاً برای آن است که بفهمیم تفکر چگونه عرضه می‌شود. از آن پس، ملاحظه نشانه‌ها در سطح فلسفه اولیه شکل می‌گیرد و مسایل کلاسیک فلسفه دوباره به صورت زیرمجموعه زبان فرمول‌بندی می‌شوند و منطقی، به عنوان ابزار یا کمک خاص تحقیق مطرح می‌شود.

ج. فلسفه یا فلسفه‌های زبان

۱. یگانگی برنامه ...

اگر این تغییرات را در نظر بگیریم متوجه می‌شویم که همزمان با ماهیت طرح و هم‌چنین با ویژگی‌های روش است که فلسفه زبان به صورتی بروز می‌یابد که نسبت به برخوردهای قبلی قابل مختصر کردن نیست. این جاست که زبان اساساً از جریان پدیده شناختی، به ویژه در عصر معاصر، متمایز می‌شود. بدون شک، پدیده‌شناسی از همان ابتدا مساله مفهوم را طرح می‌کند ولی برای آن که به جریان تحلیل و توصیف فعالیت‌هایی پردازد که از طریق آنها، آگاهی، به نشانه‌ها، مفهوم‌شان را می‌دهد، این امر در دیدگاهی قرار می‌گیرد که بیشتر فلسفه آگاهی در آن جای دارد تا فلسفه زبان.

فلسفه زبان در معنای محدود خود، بنابراین، این فرصت را می‌دهد که به عنوان نوعی جریان فکری تعریف شود که با یکپارچگی طرح و روش قابل نشانه‌یابی است و از زمان جریان فکری قرن یکی از نکات مهم دورنمای فلسفی را تشکیل می‌دهد.

۲. ... در تنوع کارکرد

ولی، این یگانگی، هر چند واقعی، تقریباً نسبی باقی می‌ماند. در فلسفه مثل رشته‌های دیگر طرح‌ها مطرح می‌شوند، روش‌ها تغییر می‌یابند و دقیق‌تر می‌شوند، دیدگاه‌ها مشخص می‌شوند بدون آن که بی‌ارتباطی یا تناقض کلمات برقرار شده باشد. تعجب نمی‌کنیم که نویسندگانی که در ظاهر بسیار دور از هم هستند مثل فرگه و آسیتن، کارناپ و هوسرل می‌توانند ادعا کنند که در چارچوب فلسفه زبان هستند. در این‌جا، از اولین کوشش‌های نارسا در بیان معناشناسی منطقی تنها اثری وجود دارد تا جایی که کارکرد کاملاً جدید کاربردشناسی ادامه می‌یابد. نوعی مساله‌شناسی مرتبط ولی با انشعاب‌های متنوع به کاربرده شده است و تنوع کارکرد و ناهم‌جنسی متون را در یگانگی برنامه‌ای منظم می‌کند و این

وظیفه ماست که آن را در پیوستگی درونی‌اش و در گستردگی متنوع‌اش به حالت اول برگردانیم؛ برای در اختیار گرفتن موضوع و برای روشنی مطلب بیشتر به رشد مساله‌شناسی توجه شده است تا زمان‌بندی تاریخی آثار.

۳. بررسی کلی

اگر با آنچه در گذشته آمد موافق باشیم، به نظر آسان می‌آید که به روشنی تمایزها را نشان دهیم و تحلیل بعدی را مطرح کنیم: از فلسفه زبان برای مشخص کردن برخوردهای قبلی در جریان زبان‌شناسی صحبت می‌کنیم و عبارت فلسفه زبان را به کارکردهای بعد از جریان زبان‌شناسی اختصاص می‌دهیم که این کارکردها خود را به آن استناد می‌دهند یا خود را در ارتباط با آن قرار می‌دهند. زیرا در این‌جا، تنوع کارکردها، کم و بیش، اجازه می‌دهد که یگانگی طرح، ارتباط با مساله‌شناسی و حتی نوعی توجه به روش مشترک از خلال آن ظاهر شود بدون آنکه در دوره قبلی مثالی از آن داده شده باشد.

پی‌نوشت‌ها:

1. Grillo, Éric. *La Philosophie du Langage*. Édition du seuil, 1997. pp. 4-8.
2. Radicalisme.
3. Quantification.
4. Dénotation.
5. Types.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی